

# از کشورهای یاغی تا محور اهریمنی: مه‌ار تا حمله پیشگیرانه

مصطفی زهرانی<sup>۱</sup>

«محور اهریمنی» عبارتی است که جورج بوش رئیس‌جمهور آمریکا در کنگره این کشور در مورخه ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ علیه سه کشور ایران، عراق و کره شمالی بکار برد. عکس‌العمل‌های داخلی در آمریکا و در صحنه بین‌المللی نسبت به این سخنرانی کم سابقه بود. هنری کیسینجر وزیر خارجه اسبق آمریکا در این مورد می‌گوید: «تا آن‌جا که ذهن یاری می‌دهد، سابقه نداشته است که حرف‌های رؤسای جمهور آمریکا تا این اندازه آشفتگی ایجاد کند. وزیر خارجه انگلیس نیز این سخنان را به انتخابات کنگره مرتبط دانسته، وزیر خارجه کمیسیون اروپا آن را به امپریالیسم آمریکا ربط داده و وزیر خارجه فرانسه آن را ساده‌انگارانه و مطبوعات آلمان این سخنان را گامی به سوی انزوای طلبی و استیلاطلبی<sup>۲</sup> عنوان نمودند.»<sup>(۱)</sup> تعجب تا بدان حد بود که حتی کارتر رئیس‌جمهور پیشین آمریکا نیز «محور» را خیلی ساده‌انگارانه و مضر خواند.<sup>(۲)</sup> برخی از اعضای کنگره نیز با سخنان بوش مخالف هستند. عده‌ای دیگر به نوع بیان انتقاد دارند و کسانی مثل سناتور معروف جمهوری خواه هیگل معتقدند جورج بوش باید همانند روزولت رفتار کند که در حرف نرم باشد و در عمل با «چماق» بزرگ اقدام کند.<sup>(۳)</sup> به هر حال، این سخنان سؤالات بسیاری را ایجاد کرده است.

۱. مصطفی زهرانی نماینده مطالعاتی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متحد در نیویورک است.

2. Hegemonic

اولین بحث، مربوط به مفهوم "محور اهریمنی" است که برخی به اشتباه آن را محور "شرارت" ترجمه کرده‌اند. آیا این سخنان حاکی از تغییر سیاست واشنگتن است و یا صرفاً لفاظی و شعار است. در هر یک از دو حالت، مخصوصاً اگر نشانه تغییر سیاست باشد علل و دلایل این امر چیست؟ اگر این سخنان بیانگر اتخاذ سیاست جدیدی باشد، اهداف این سیاست کدام است؟ مثلاً در مورد کدام کشور تغییر رفتار مطرح است و در مورد کدام کشور تغییر حکومت دنبال می‌شود؟ اگر قرار برخورد باشد روش و ابزار برخورد امریکا کدام است؟ سیاست قبلی چه بود و شاخص‌های جدید چه خواهد بود؟ موضوع دیگری که کمتر به آن توجه شده است، این است که آیا اساساً کشورهایی که نام برده شده‌اند، واقعاً محور هستند و یا کشور دیگری هم می‌تواند هدف باشد؟ در صورتی که این سه کشور هدف باشند، کدام یک از آن‌ها هدف اول است و چه زمانی نوبت به ایران می‌رسد؟ آیا اساساً کشور ما هدف هست یا نه؟ برخی از سؤالات نیز در سطح استراتژی نظامی است. مثلاً، اینکه اثرات سیاست جدید بر دکترین نظامی امریکا چیست؟ در این ارتباط بحث‌هایی همچون استراتژی بازدارندگی<sup>۱</sup> در برابر استراتژی حمله پیشگیرانه<sup>۲</sup> یا حمله مبتنی بر پیشدستی<sup>۳</sup> مطرح می‌شود. ابهامات حقوقی نیز وجود دارد. به عنوان نمونه این که آیا صرف برخورداری از سلاح اتمی یا دیگر سلاح‌های کشتار جمعی موجب مشروعیت برخورد نظامی با آن کشور می‌شود؟ در چنین صورتی، آیا خاتمه دادن به دولت دارنده سلاح اتمی مجاز است؟ آیا یک کشور همانند امریکا صلاحیت برخورد نظامی دارد؟ تمامی این سؤالات حاکی از آن است که از این پس مباحث بسیار جدی در زمینه‌های امنیت و حقوق بین‌الملل مطرح خواهد شد. از این رو در این مقاله سعی می‌شود به بخشی از سؤالات بالا پاسخ داده شود. در این مقاله توجه اصلی به چستی این سیاست و علت‌ها و دلایل و اثرات آن بر جمهوری اسلامی ایران است.

### متدلوژی تحلیل

سخن اخیر جورج بوش باعث تعجب همگان شد تا آن جا که به گفته برخی از کارشناسان، مقامات وزارت خارجه این کشور نیز از این موضع‌گیری تعجب کردند. بنابراین، در

- 
1. Deterrence
  2. Preventive Attack
  3. Preemptive Attack

پاسخ به سؤالات ذکر شده در بالا باید اعتراف کرد که اطلاعات دقیق و روشنی وجود ندارد که بتوان بر اساس آن اظهار نظر قطعی نمود. شاید اساساً در ابهام قرار دادن همگان از جمله اهداف این سیاست باشد؛ کما این که برخی از مقامات امریکا در توضیح این که این کشور درباره عراق چه خواهد کرد، اعلام کردند که قرار دادن صدام در حالت شک و تردید نسبت به طرح‌های امریکا خود یکی از اهداف است.

لذا با توجه به ملاحظات ذکر شده در بالا، باید موضوع را در سطوح مختلف مورد بررسی قرار داد. یک روش مطالعه بر مبنای استراتژی کلان<sup>۱</sup> است، به گونه‌ای که در دوره جنگ سرد رایج بود. در این چارچوب ناگزیر باید به تعامل موجود بین امریکا و دیگر قدرت‌های بزرگ و در رأس آن چین و روسیه و مناطق مربوط به آن‌ها یعنی پاسیفیک و اروپا توجه نمود. در این چارچوب منافع، تهدیدات و استراتژی مقابله با تهدیدات در سطح قدرت‌های بزرگ بحث می‌شود. سؤالی که در این بین مطرح می‌شود این است که آیا این مدل برای بعد از جنگ سرد بخصوص بعد از ۱۱ سپتامبر هم کارایی دارد یا نه؟ روش دیگر این است که چارچوبی با توجه به تبعات حمله ۱۱ سپتامبر به امریکا و تهدیداتی که دولت مردان امریکا از این پس تصور می‌کنند، ایجاد شود و بر اساس آن با موضوع برخورد شود. بنابراین، در این چارچوب مسائل اصلی امنیت بین‌الملل و تهدیداتی که متوجه امریکا است، آن‌گونه که آنها می‌بینند مطرح می‌شود.

بنابراین، بر طبق این چارچوب تحلیلی باید به تهدیداتی از نوع آنچه که در ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد، توجه نمود. در این تحلیل تهدیدات بالقوه و بالفعل مطرح می‌شود، باید دید کدام تهدید از دید امریکا فعلیت دارد و کدام یک فعلیت ندارد. از دید امریکا آن چه که بیشتر فعلیت دارد، تهدید داخلی است که ریشه در خارج دارد؛ یعنی تهدیداتی که به سازمان‌های تروریستی خارجی مرتبط می‌شود. بنابراین آنچه که در این روش اهمیت پیدا می‌کند، فوریت تهدید است. به این معنا که اگرچه ممکن است کاخ سفید خطر اصلی را در آینده کشور چین بداند ولی آنچه که اکنون باعث نگرانی آنها است، خطر ناشی از امثال گروه‌های بن‌لادن است. بررسی موضوع در این چارچوب روشن می‌کند که چرا با وجود کشورهایی مثل روسیه و چین جورج بوش کشورهای ایران، عراق و کره شمالی را به عنوان محور مطرح کرد. مطالعه این سه عامل در فهم چند نکته ما را

یاری می‌کند. اول، ادراک کلی امریکا نسبت به امنیت بین‌الملل؛ دوم، چراسه کشور ایران، عراق و کره شمالی انتخاب شده‌اند؛ سوم، با بررسی این عوامل مضمون و محتوای واقعی عبارت «محور اهریمنی» روشن‌تر می‌شود.

برپایه این بحث سطح تحلیل براساس تلافی گروه‌های تروریستی فراملی، تروریسم دولتی و سلاح‌های کشتار جمعی قرار می‌گیرد. در این بحث سابقه کار و سیر تحول استراتژی امریکا در قبل و بعد از یازده سپتامبر بررسی می‌شود. در مورد جمهوری اسلامی ایران قبلاً کاخ سفید از آن به عنوان دولت «یاغی» یاد می‌کرد و استراتژی برخورد را نیز مهار و کنترل قرار داده بود، اینک با سیاست فعلی که در آن ایران محور هست، استراتژی امریکا احتمالاً اقدام پیگیرانه خواهد بود. با توجه به این مقدمه ابتدا یک بحث مفهومی راجع به عبارت «محور اهریمنی» و برداشت‌های مربوط به آن صورت می‌گیرد و در مرحله بعد توضیح داده می‌شود که چرا کشورهای مثل روسیه و چین به عنوان محور مطرح نشده‌اند. این بخش از کار در واقع مسأله را در سطح استراتژی کلان امریکا مورد بحث قرار می‌دهد. در قسمت بعدی توضیح داده می‌شود که چرا کشورهای ایران، عراق و کره شمالی محور قرار داده شده‌اند. آنگاه به علل و دلایل این موضع جدید پرداخته می‌شود. در بحث علت‌ها به غیر از تحولات مربوط به ۱۱ سپتامبر و سقوط طالبان، بحث‌های ایدئولوژیک و جریانات حاکم در امریکا نیز مورد بحث قرار می‌گیرد. بخش قبایل توجهی از دلایل این موضع‌گیری‌ها به منافع بوروکراتیک و جریانات نظامی - استراتژیک داخل امریکا بازگشت می‌نماید. از این رو جا دارد که به این موضوعات نیز پرداخته شود.

### بحث مفهومی

همان‌طوری که گفته شد، اظهارات جرج بوش باعث شد تا ابهامات و سردرگمی‌های زیادی در تمامی کشورها بوجود آید. برخی، این اعلام موضع را در ارتباط با مسائل داخلی و سازوکارهای مقابله با تروریسم می‌بینند، مثلاً ولفویتز<sup>۱</sup> معاون وزیر دفاع امریکا در مورد اهداف سیاست جدید امریکا می‌گوید جرج بوش این موضوع را مطرح کرد تا تمامی عناصر قدرت ملی

برای مقابله با تروریسم یک جا جمع شوند.<sup>(۴)</sup> به گفته ریمون تانت<sup>۱</sup> نتیجه مثبت سخنان جورج بوش در داخل امریکا ایجاد نوعی اجماع نظر و بسیج سیاسی داخلی در بین دستگاه‌های مختلف بوده است.<sup>(۵)</sup> در سطح کلان، سخنان جورج بوش را باید به عنوان دکترین جدید جمهوری خواهان تلقی نمود. با این حال، برای وصول به چنین فرضیه‌ای لازم است بحث‌ها و مجادله‌های موجود درباره "محور اهریمنی" توضیح داده شود. بنا به برخی نظرات، محور بعد از ۱۱ سپتامبر یعنی زمانی شکل گرفت که بوش هم واژه "یاغی" و هم رژیم‌های دشمن را بکار برد.<sup>(۶)</sup> به عبارت بهتر، بوش خواست استراتژی بعد از ۱۱ سپتامبر مخصوصاً بعد از جنگ در افغانستان را شفاف نماید. برداشتی که اکثراً از عبارت بکار برده شده توسط جورج بوش کرده‌اند این بوده است که این به معنای جنگ است. به همین دلیل مقامات امریکا در موارد مختلف سعی کرده‌اند توضیح دهند که چنین برداشتی صحیح نیست. در همین ارتباط رایین رایت خبرنگار ارشد لوس آنجلس تایمز که در سفر آسیائی بوش وی را همراهی می‌کرد گفت که در این سفر تمامی بحث‌ها در زمینه گفتگو با کره شمالی بود و نه جنگ.<sup>(۷)</sup> بنا به برخی تحلیل‌ها، اصولاً سفر بوش به سه کشور آسیائی نوعی کنترل خسارات ناشی از بحران ایجاد شده به دلیل بکارگیری عبارت محور اهریمنی بود.<sup>(۸)</sup> شاید هم مقامات کاخ سفید تصور نمی‌کردند عکس‌العمل‌های این حرف تا این حد گسترده و منفی باشد. به هر حال، پاول در مصاحبه خویش در ۲۴ فوریه گفت که "امریکا علیه ایران و کره شمالی برنامه‌ای برای اقدام نظامی ندارد، ولی به دنبال سرنگونی صدام هست."<sup>(۹)</sup> به تعبیر روزنامه واشنگتن پست این جمله نشان می‌دهد که تندروهای ضد عراق در واشنگتن حاکم شده‌اند.<sup>(۱۰)</sup> به تعبیر فریدمن نویسنده صاحب فکر و صاحب نفوذ نیویورک تایمز، سخن بوش این را می‌گوید که ما می‌دانیم شما سرگرم تهیه چه آشپزی هستید، ولی ما هم بیکار نمی‌نشینیم و شما را به دست رامسفیلد که از شما دیوانه‌تر است می‌سپاریم."<sup>(۱۱)</sup>

پیش از این، جدال اصلی بین جنگ و تروریسم بود. در جدال مزبور یک نظر این بود که حمله یازده سپتامبر صرفاً یک اقدام تروریستی است. در نتیجه چنین فرضی باید در حد اقدام باصطلاح "پلیسی" با آن برخورد شود و موضوع مستلزم دادگاه و قاضی و وکیل مدافع است. نظر دیگر این بود که حمله یازده سپتامبر یک اقدام تروریستی محض نیست، بلکه اعلان جنگ است و

1. Tenter

چنانچه این اقدام به عنوان یک جنگ تلقی شود، راه مقابله با آن نیز جنگ است. با این حال، در همان ساعات اولیه بعد از حمله مشخص شد که نظریه دوم غالب شده است. علامت روشن این امر آن است که جورج بوش که در اولین موضع‌گیری خود مسأله تروریسم را مطرح کرد به فاصله چند ساعت گفت که این اعلان جنگ علیه امریکا است.<sup>(۱۲)</sup> به گفته محققان ضد تروریست امریکائی، پیش از این، تروریسم به عنوان جنگ نامتقارن<sup>۱</sup> بود، زیرا تروریست‌ها در خاک امریکا دست به عملیات نمی‌زدند، اما اکنون این معادله تغییر کرده است. نکته دیگر این است که به گفته برمر متخصص امور تروریستی و مسؤل کمیسیون ویژه ضد تروریسم کنگره "اکنون مفهوم جنگ عوض شده به گونه‌ای که مرز بین تروریسم و جنگ معلوم نیست." علاوه بر این به گفته وی هم اکنون تروریسم داخل و تروریسم بین‌المللی در هم آمیخته است.<sup>(۱۳)</sup> بنابراین، صحبت اخیر جورج بوش را باید در سیاق و در ادامه مباحث طرح شده یعنی مرز بین جنگ و تروریسم قرار داد.

این ایده نیز مطرح است که بوش در سطح نظام بین‌الملل سخن گفته است و مخاطب او بازیگران اصلی در این صحنه هستند. او همچنین خواست بین "تروریست‌ها" و سلاح‌های کشتار جمعی فاصله ایجاد نماید؛ یعنی، برنامه امنیتی قبل از پیازده سپتامبر را با پیازده سپتامبر و کشورهای حامی "تروریسم" و "سرکش" مرتبط سازد. در این مورد رامسفیلد وزیر دفاع و خانم کاندلیسا رایس مشاور امنیت ملی بوش پیش از این مرتبط بودن تروریسم با سلاح‌های کشتار جمعی را عنوان نموده بودند.<sup>(۱۴)</sup> به گفته هنری کیسینجر، بوش یک موضوع اساسی امنیت بین‌الملل یعنی "هم‌جواری بین سازمان‌های تروریستی بزرگ مثل القاعده با دولت‌هایی مثل ایران و کره که از تروریسم حمایت کرده‌اند و دولت‌هایی که سلاح کشتار جمعی تولید کرده و بکار برده‌اند" را مطرح نمود. به گفته وی، تا قبل از ۱۱ سپتامبر امریکا و غرب بعد از این که تروریست‌ها اقدام می‌کردند به دنبال آنها می‌رفتند. محدودیت‌ها و موانعی باعث می‌شد کشورهای مثل امریکا پیشدستی نکنند، این محدودیت‌ها از استراتژی بازدارندگی ناشی می‌شد. براساس این اصل کشورهای بزرگ دارنده سلاح کشتار جمعی بر مبنای عقلانیت عمل می‌کنند و دست به اقدامی نمی‌زنند که نتیجه آن نابودی خودشان را به دنبال داشته باشد. اما وقتی کشورهایی هستند که این

---

1. Asymetrical Warfare

عقلانیت را رعایت نمی‌کنند، آن محدودیت‌ها خود به خود بر طرف می‌شود، به خصوص وقتی بین این دولت‌ها و تروریست‌ها ارتباط برقرار می‌شود. بنابراین، در این موارد باید اقدام پیشگیرانه صورت گیرد.

با این همه، گروهی از محافظه‌کاران هدف اصلی بوش را تغییر رژیم می‌دانند، این تغییر رژیم حتی کشورهایی چون چین و عربستان سعودی را هم در برمی‌گیرد. از دید این گروه، بوش حتی در سفر خود به سه کشور آسیائی هم یک اینچ عقب نشینی نکرد تا آنجا که در سخنرانی خود در دانشگاه شانگهای چین، با معرفی الگوی دموکراسی امریکا در واقع از مردم چین خواست تا علیه حکومت موجود بپاخیزند و خود را آزاد نمایند. بوش همچنین، در مورد کره شمالی گفت: "من دیدگاه خود را درباره کیم جونگ ایل دوم تا زمانی که به مردم خود آزادی نداده است" تغییر نمی‌دهم.<sup>(۱۵)</sup> سیاست پایان دادن به دولت‌ها<sup>۱</sup> بحثی است که ابتدا بعد از حمله یازده سپتامبر توسط ولفویترز معاون وزیر دفاع امریکا مطرح شد. به هر حال، مفاهیم و موضوعات مختلفی که عنوان شده است سؤالات زیادی به همراه دارد.

برخی از این سؤالات به رابطه بین تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی باز می‌گردد. ارتباط بین سلاح‌های کشتار جمعی با دولت و نوع حکومت نیز مطرح است. این بحث حتی قبل از یازده سپتامبر هم مطرح بود. به عنوان مثال، رامسفیلد در ابتدای کار دولت بوش برای متقاعد نمودن کنگره در تصویب افزایش بودجه ۳۲۴ میلیارد دلاری استدلال می‌کرد که سلاح‌های کشتار جمعی گسترده‌تر از گذشته اشاعه یافته و در دست مردمانی است که با مردمان ۲۵ سال پیش که وی وزیر دفاع بود، متفاوت هستند.<sup>(۱۶)</sup>

سؤال دیگر این است که آیا کنترل تسلیحات اصل است یا خلع سلاح و بازدارندگی؟ و ارتباط این جنگ افزارها با دولت چیست؟ در این مورد، جسیکا متیوس<sup>۲</sup> سعی می‌کند رابطه بین اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و ماهیت رژیم را توضیح دهد. وی در برابر کسانی که کنترل تسلیحات را جدی می‌بینند تغییر رژیم را عنوان می‌کند. او معتقد است تغییر رژیم مشروعیت بین‌المللی ندارد. به علاوه، تغییر دادن رژیم به دلیل داشتن سلاح اتمی، ایجاد رویه می‌کند؛ مثلاً،

1. Ending States

2. Matheus

پاکستان خواهد گفت که مشکل هند با آن کشور ناشی از رژیم حاکم در هند است و در نتیجه اسلام‌آباد خود را محق خواهد دانست تا به دنبال تغییر رژیم برود. مسأله بعدی این است که تضمینی وجود ندارد که رژیم بعدی از همین مشی دنباله روی نکند. رژیم بعدی هم ممکن است به هر دلیلی دنبال اتمی شدن باشد. آنتونی کر دزمن محقق مؤسسه مطالعات استراتژیک امریکا درباره عراق همین استدلال را می‌نماید. او می‌گوید: تغییر رژیم لزوماً منجر به خلع سلاح نمی‌شود. در همین ارتباط کسانی مثل لیون هادر<sup>۱</sup> می‌گویند اگر سلاح اتمی مسأله است، پس چرا امریکا پاکستان را استثنا می‌داند. به گفته او، اگر ماهیت رژیم مورد بحث است، پاکستان مطلوب نیست. سؤال محافظه کاران این است که آیا عدم اشاعه بعد از تغییر رژیم عملی است یا قبل از آن هم قابل انجام است. سؤال اساسی‌تر این است که آیا سلاح کشتار جمعی مشکل اصلی است و یا تروریسم.<sup>(۱۷)</sup>

بخشی از توضیحاتی که درباره سخنان بوش داده می‌شود برای جلب نظر متحدان امریکا به خصوص اروپا است. در حالی که اروپا هنوز نسبت به تهدید ادعائی امریکا در مورد کشورهای باصلاح "سرکش" متقاعد نشده است، "محور اهریمنی" مطرح می‌شود.<sup>(۱۸)</sup> همچنین، اروپا نسبت به تروریسم و شیوه مقابله‌ای که امریکا در نظر گرفته است، مخالف است. اروپا معتقد است که امریکا تمامی مسائل جهان را در سطح تروریسم تقلیل داده است.<sup>(۱۹)</sup> متقابلاً، برخی پاسخ می‌دهند که امریکا طی بیست سال گذشته توان بازدارندگی خویش را از دست داده است و کاری علیه بازدارندگی دشمنان خویش انجام نداده و تلافی هم نکرده و کسی را به دست عدالت نسپرده است. در نتیجه، این گروه‌ها جسارت عملیات در امریکا را به خود می‌دهند.<sup>(۲۰)</sup> کیسینجر در توجیه سیاست‌های یک جانبه گرایانه امریکا می‌گوید: باید در نظر داشت که برداشت یک جانبه گرانی از سوی یک طرف، تداعی رهبری برای طرف دیگر است. از این نظر حرف بوش تحمیل نظم نوین نیست بلکه نگاهی متفاوت نسبت به مفهوم ائتلاف است. تعریف از اجماع به معنی اتفاق آرا باعث توقف کارها می‌شود. تهدید برای اروپا تعریف شده است. سلاح کشتار جمعی در دست دولت‌هایی است که توسط نهادهای داخلی خود کنترل نمی‌شوند و علیه امریکا و متحدان آن نیز هستند و نشان داده‌اند که از این سلاح می‌خواهند استفاده کنند. اروپا باید بگوید

---

1. Hader



اولاً این تهدید را قبول دارد و اگر قبول دارد چه ابزاری غیر از ابزار نظامی برای آن تصور می‌کند. (۲۱)

مجموعه مباحث مطرح شده نشان می‌دهد که صحبت از جنگ است. به علاوه، باید حرف جورج بوش را به عنوان تغییر سیاست و یا دکترین جدید تلقی نمود. گذشته از مباحث مفهومی، بهتر است سخن جورج بوش در منطق تاریخ مطالعه شود. از لحاظ تاریخی بحث جورج بوش با دو واقعه مقایسه می‌شود. اول، از نظر مفهوم "محور" سخنان بوش در سیاق جنگ جهانی دوم قرار می‌گیرد که در آن دول محور مطرح بودند. دوم، از حیث "اهریمن"، سخنان بوش با زمان ریگان رئیس جمهور اسبق آمریکا که امپراطوری اهریمنی را در مورد شوروی سابق بکار برد مقایسه می‌شود. در مورد اول جنگ به مفهوم نظامی آن است و در مورد دوم، جنگ به شکل جنگ سرد است که هدف نهایی آن فروپاشی حکومت رقیب است. بنابراین، می‌توان گفت که بوش آمیزه‌ای از دو دکترین را دنبال می‌کند: دکترین روزولت در جنگ جهانی دوم و دکترین ریگان، به همین دلیل بسیاری از کسانی که خواسته‌اند در مورد سخنان اخیر جورج بوش اظهار نظر نمایند براساس نظرات روزولت و ریگان تحلیل کرده‌اند. اکنون باید دید محتوای این دکترین چیست. برای این کار لازم است مقایسه‌ای بین دوره کلیتون با جورج بوش قبل و بعد از یازده سپتامبر نیز صورت گیرد. ضمناً، مطالعه این فرایند به درک چیستی و مضمون محور اهریمنی نیز کمک می‌نماید.

#### استراتژی آمریکا: قبل و بعد از اعلام سیاست محور اهریمنی

سیاست دولت کلیتون بر پایه پایان جنگ سرد و غیرنظامی کردن جهان تمرکز داشت. (۲۲) سندی برگر مشاور امنیت ملی کلیتون در این باره می‌گفت: محورهای فعالیت دولت کلیتون گسترش ناتو، پیاده کردن دموکراسی در اروپای مرکزی، کمک به بی‌اثر کردن سلاح‌های هسته‌ای روسیه، گسترش نفتا به مکزیک، ایجاد سازمان تجارت جهانی، امضای قرارداد استارت ۲ با روسیه، کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی و اقدامات آمریکا در نقاط مختلف از بالکان تا خلیج فارس است. وی می‌گفت: آمریکا نیازمند دشمن بزرگ نیست. (۲۳) این نگرش در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ شکست خورد. در این انتخابات تفسیرهای مختلفی در زمینه

استراتژی نظامی امریکا وجود داشت. به یک تعبیر، در انتخابات سال ۲۰۰۰ بحث بر سر قدرت نظامی و دلار نبود. مسأله بر سر نبود استراتژی و رهبری بعد از جنگ سرد بود. امریکا سلطه نظامی داشت ولی رهبری نداشت. (۲۴)

جمهوری خواهان با نبود خطر شوروی مقابله با تهدیدات جدی مانند سلاح‌های بیولوژیک و کشورهای دشمن بالقوه و برخوردار از توان بالقوه برخوردار از موشک‌های دوربرد بالستیک را مطرح می‌کنند. قبل از یازده سپتامبر، رامسفیلد وزیر دفاع امریکا استدلال می‌کرد که امریکا در خودداری از ساخت سیستم دفاع موشکی به انزوای طلبی باز خواهد گشت، زیرا بدون آن قادر به دفاع از متحدان نخواهد بود. (۲۵) رامسفیلد می‌خواهد جنگ در فضا و جنگ اطلاعاتی و نیروی واکنش سریع و مجهز به فن‌آوری جدید را بالا ببرد. این کار بر اروپا و شرق آسیا و خلیج فارس متمرکز است. چنین طرحی نیاز به ارتشی بسیار بزرگ‌تر از  $\frac{1}{4}$  میلیون نفر خواهد داشت. ضمن آنکه ناو هواپیمابر، حلقه‌های جنگنده نیروی هوایی و نیروی زمینی بزرگ‌تری را طلب می‌کند. (۲۶) به طور کلی، با گذشت بیش از بیست سال از دولت ریگان، امروز دولت بوش تمام اجزای جنگ ستارگان را پیش کشیده است تا با هر نوع موشکی مقابله نماید. بنابراین، به گفته استیفن شوارتز این برنامه مقابله با ماهواره‌ها نیز هست. (۲۷)

### استراتژی محور اهریمنی

ولفویتز معاون وزارت دفاع درباره استراتژی نظامی بعد از محور اهریمنی به چند اصل اشاره می‌کند. مهم‌ترین اصولی که از صحبت وی بدست می‌آید عبارت است از: ۱. امریکا آماده است تا از این پس در جنگ، نیروی انسانی فدا کند (این به معنای این است که کشتار می‌تواند باشد)، ۲. امریکا برای دفاع از خود عملیات پیشگیرانه و پیش‌دستی انجام می‌دهد، ۳. چون خطر و تهدید نامشخص است و براساس عدم اطمینان است، لذا نمی‌توان تهدید مشخصی را تعریف کرد. براساس همین نامعلوم بودن تهدید، از نظر جغرافیائی نیز نمی‌توان از کشوری خاص سخن گفت. بنابراین، به طور دقیق مشخص نیست که چه کسی ما را تهدید می‌کند، ولی حدودی از این که با چه چیزی تهدید می‌شویم، وجود دارد. دشمن به نقاط ضعف ما حمله می‌کند، نقطه ضعف‌هایی که برای ما مشخص نیست. بنابراین، باید به تهدید نامتقارن فکر کنیم. ما هم باید

ببینیم چگونه باید برتری‌های نامتقارن خود را مورد بهره‌برداری قرار دهیم. برتری ما در حمله دقیق، اطلاعات و عملیات در زیر دریاها است. این سخن و لفویتز در واقع بیانگر این است که آن چه اهمیت دارد، نوع و کیفیت ابزار نظامی است که در دست کشورهای مخالف امریکا قرار دارد. ۴. عامل بعدی دگرگونی یا دگرسازی<sup>۱</sup> است؛ و این دگرگونی در فرهنگ است، یعنی چگونه فکر کنیم، چگونه آموزش دهیم، چگونه مانور داشته باشیم، چگونه رهبری نماییم و چگونه بجنگیم. در یک مقایسه تاریخی این دگرگونی همانند آن چیزی است که در فاصله دو جنگ جهانی اول و دوم اتفاق افتاد. در این فاصله آلمان‌ها جنگ سریع و غافلگیرانه<sup>۲</sup> را به جنگ زرهی تبدیل کردند. به گفته و لفویتز تجربه افغانستان نشان داد که باید ابتدا ابهت دشمن در هم شکسته شود. این کار از طریق حمله دوربرد دقیق صورت می‌گیرد. این حملات فقط در هوا نیست بلکه حمله زمینی هم هست. باید با کسانی مقابله شود که می‌خواهند امریکا را از منطقه عملیات خود خارج نگه دارند. آنها این کار را از طریق استراتژی ضد دسترس<sup>۳</sup> انجام می‌دهند، حمله به کشتی‌ها و یا مقابله با پایگاه‌های امریکا روش آنها خواهد بود. نکته آخر در زمینه انتقال اطلاعات است. (۲۸)

طرح بازدارندگی اتمی نیز اخیراً مطرح شده است. همچنین این طرح با هدف بازنگری نسبت به هدف است. این بازنگری به دنبال ایجاد نسل جدیدی از سلاح اتمی است. این بازنگری قبلاً نیز یک بار در زمان ریگان و بار دیگر در زمان کلینتون انجام شده است. با این حال، از نظر هدف، حتی در دوره کلینتون نیز روسیه هدف بود. اما اکنون روسیه از هدف خارج شده است و چین جای آن را گرفته است. نکته مهم این است که قبلاً، امریکا سلاح اتمی را علیه کشور غیر اتمی بکار نمی‌برده است مگر آن که آن کشور با یک کشور اتمی متحد شده باشد. امریکا همچنین قبلاً به تلافی بکارگیری سلاح میکروبی و شیمیایی سلاح اتمی بکار می‌برده است. (۲۹)

### نتایج راهبردی

به زعم کسانی که در حال حاضر حکومت را در واشنگتن در دست دارند یازدهم سپتامبر زمینه لازم را برای یک دگرگونی یا دگرسازی در تمامی ابعاد سیاست خارجی و امنیت ملی امریکا

1. Transformation
2. Blitzkrieg
3. Anti Access

داده است. درک بهتر این تحول با نگاهی به توسعه نظریه‌های مربوط به سیاست خارجی و امنیت ملی امکان‌پذیر است. به طور کلی قبل از فروپاشی کمونیسم برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی کشوری مثل امریکا از یک مدل معروف استفاده می‌شد. این مدل مربوط به سه نظریه پرداز مشهور به نام ویتکیف، هالستی و روزنه‌نا بود. بر مبنای این مدل ابتدا منافع تعریف می‌شد. پس از تعریف منافع، تهدیداتی که علیه این منافع وجود داشت، بررسی می‌گردید و در مرحله آخر استراتژی و راه مقابله با تهدیدات توضیح داده می‌شد. با فروپاشی کمونیسم این نظریه کارآمدی خود را تا حد زیادی از دست داد. لذا نظریه‌پردازان بر آن شدند تا مدل دیگری را معرفی کنند. نکته مهم این است که در دوران جنگ سرد دشمن روشن و مشخص وجود داشت لذا تعریف منافع و تهدیدات هم به راحتی انجام می‌شد اما با سقوط شوروی سابق این عامل از میان برداشته شده است. بنابراین، آن چه در بعد از جنگ سرد در سیاست خارجی امریکا مطرح بود نوعی بحران هویت بود. بر اساس همین نکته نظریه پردازان مدل جدیدی را معرفی کردند که در آن هویت نقش اول را دارد. به این معنا که قبل از تعریف منافع، باید هویت امریکا در صحنه جهانی و دوست و دشمن آن کشور معلوم شود.

بحران ذکر شده در بالا در ابتدای کار جورج بوش مشهود بود. به همین دلیل با این که رسم رؤسای جمهور این است که سریعاً سیاست خارجی و امنیت ملی خویش را معرفی کنند، با این حال بیش از یک سال طول کشید تا این برنامه ارائه شود. همین مشکل را کلیتون هم داشت، زیرا او هم با همین بحران هویت در سیاست خارجی روبرو بود. آن چه که کلیتون در نهایت (در مورد ایران و عراق) ارائه کرد، سیاست موسوم به "مهار دو جانبه" بود. خانم کاندلیسا رایس این مشکل را به روشنی تمام توضیح داد. او در مقاله‌ای در فصل نامه فارین افیرز در سال ۲۰۰۰ نوشت که با نبود قدرت شوروی برای امریکا تعریف منافع ملی بسیار مشکل است. این در حالی است که خانم رایس بعد از سخنرانی جورج بوش و طرح محور اهریمنی در یک مصاحبه خصوصی با نکولاس لیمن خروج از این بحران را اعلام کرد. ولی می‌گوید: "یازدهم سپتامبر از جمله بزرگ‌ترین زلزله‌هائی است که امور را واضح و شفاف می‌کند." او ادامه می‌دهد که اکنون مخالفت با تروریسم و مقابله با انباشت سلاح‌های کشتار جمعی در دست دولتهائی که مسؤولیت پذیر نیستند، منافع ملی را تعریف می‌کند.<sup>(۳۰)</sup> این تغییر نظر در سطح دیگری هم قابل مشاهده است. به

عنوان مثال، چنی و نظامی‌های اطراف او همانند رامسفیلد و ولفویترز در سال ۱۹۹۱ در کابینه جورج بوش پدر با نظریه واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل چندان موافقت نداشتند. علت نیز آن بود که این نظریه تا حدودی استیلای یک کشور در سطح نظام بین‌الملل را تایید نمی‌کند. خانم رایس و افراد دیگری همچون پاول و ریچارد هاس که اکنون مسؤول طراحی سیاست خارجی وزارت خارجه هستند با دیدگاه چنی و تیم او مخالف بودند. اما اکنون آن چه دیده می‌شود این است که اولاً، کسانی مثل خانم رایس دیدگاه خود را تا حدی به سمت نظر گروه اول تعدیل کرده‌اند. ثانیاً، اگرچه به لحاظ سوابق علمی و اجرایی کسانی مثل ریچارد هاس نسبت به افرادی همچون پال ولفویترز ارشد هستند، اما در فراگرد تصمیم‌گیری‌های اساسی تا حد زیادی در حاشیه قرار گرفته‌اند و افراد بسیار تندرو همانند ولفویترز<sup>(۳۱)</sup> و ریچارد پرل حرف اول را می‌زنند.<sup>(۳۲)</sup>

با توجه به مباحث مطرح شده در بالا درباره سیاست جدید بوش می‌توان با تسامح اصولی را مطرح کرد. اول، در سایه تحولات بعد از یازدهم سپتامبر، در جدال بین اندیشه یک جانبه‌گرایی در برابر همکاری بین‌المللی همراه با رهبریت امریکا، نطق بوش نشان داد که طرفداران نظریه اول در واشنگتن حاکم شده‌اند. براین اساس نظریه واقع‌گرایی مبتنی بر موازنه قوا نیز قدرت تبیین سیاست خارجی جدید امریکارا ندارد. دوم، نطق جورج بوش نشان داد که حادثه یازدهم سپتامبر زمینه لازم برای حل مشکل هویت در سیاست خارجی امریکارا که به علت سقوط شوروی سابق بوجود آمده بود، ایجاد نموده است. سوم، قبل از موضع‌گیری اخیر، هدف تعیین شده واشنگتن، مبارزه با تروریسم بود. اختلاف این بود که آیا تروریسم را باید به مثابه جنگ به مفهوم واقعی جنگ دانست یا به عنوان اقدام جنائی در نظر گرفت. تا قبل از یازدهم سپتامبر بحث جدی در این باره که تروریسم معادل با جنگ است، دیده نمی‌شد. چهارم، نکته جدید در سخنرانی بوش دشمن قراردادن کشورهایی است که به دنبال سلاح‌های کشتار جمعی هستند و از دید واشنگتن حکومت‌هایی دارند که با تروریست‌ها امکان همکاری دارند. بنابراین، جورج بوش در مطرح کردن محور اهریمنی مقابله با تروریسم دولتی و سلاح کشتار جمعی را هم عرض یکدیگر و در یک اولویت قرار داده است. پنجم، در استراتژی جدید بیش از آن که توجه به منشا تهدید باشد به عامل تهدید عنایت می‌شود. یعنی وجود سلاح کشتار جمعی به خودی خود در دست کسانی که دوست امریکا نیستند می‌تواند به عنوان تهدید علیه امریکا محسوب

شود. ششم، خاتمه دادن به دولت‌ها به دلیل داشتن سلاح کشتار جمعی و دفاع از تروریسم از موضوعات بحث انگیز است.

در موارد زیادی ضرورت دسترسی به سلاح اتمی ناشی از محیط امنیتی یک کشور و یا وضعیت ژئوپلیتیکی آن کشور است. در چنین حالتی ماهیت رژیم حاکم در آن کشور نقش کمتری در اتمی شدن آن کشور پیدا می‌کند. بنابراین، هیچ تضمینی وجود ندارد که با تغییر یک حکومت مساله سلاح اتمی کشور مورد بحث حل شود. ضمناً، اگر داشتن سلاح اتمی توسط یک حکومت ناشی از ماهیت رژیم حاکم بر آن کشور باشد و در نتیجه یک کشور به خود حق دهد که حکومت کشور دارنده سلاح اتمی را محو کند، رویه جدیدی ایجاد خواهد شد که کار را از کنترل کشورهای مثل امریکا خارج می‌نماید. با این همه، جناحی که اکنون در واشنگتن حاکم است بر نظریه تغییر دولت به عنوان تنها راه مقابله با تهدیدات سلاح کشتار جمعی دولت‌هایی که از دید آنها اهریمنی هستند، پافشاری می‌کند. هفتم، گروه‌های تروریستی ثابت کرده‌اند که امکان دستیابی به این قبیل جنگ افزار را دارند. به علاوه، این گروه‌ها در صورت دستیابی به این جنگ افزار از آن علیه امریکا استفاده خواهند کرد. این نکته را مخصوصاً جورج بوش در سفر اخیر خود به سه کشور آسیا تکرار کرد. بنابراین، سلاح کشتار جمعی علاوه بر این که با موضوع تروریسم گره خورده است با تروریسم در یک سطح قرار گرفته است.

هشتم، به رغم این که گروه‌های تروریستی فراملی مشکل اصلی امریکا هستند و جورج بوش روزهای بعد از یازده سپتامبر بر جنگ علیه گروه‌های تروریستی با قابلیت جابه‌جایی و دسترسی جهانی<sup>۱</sup> تأکید می‌نمود، در سیاست جدید همچنان دولت مخاطب اصلی است. قبلاً هم دولت‌های "سرکش" مطرح بودند. از این رو محور جنگ امریکا دولت‌ها خواهند بود نه گروه‌ها. نهم، برنامه اصلی، دفاع موشکی داخلی امریکاست. این برنامه از اساسی‌ترین برنامه‌های جمهوری خواهان از ابتدای روی کار آمدن دولت جدید بوده است. با این حال، تا قبل از ۱۱ سپتامبر جمهوری خواهان برای پیشبرد این برنامه مشکلات داخلی و بین‌المللی زیادی داشتند. نکته این است که تهدید فرضی که طرفداران پیشبرد طرح دفاع موشکی ملی عنوان می‌کنند، همچنان کشورهای خواهی خواهند بود که به عنوان محور مطرح هستند. پیش از این نیز وقتی موضوع

---

1. Global Reach

برنامه دفاع موشکی ملی مطرح می‌شد، تهدید کشورهای ایران، عراق و کره شمالی عنوان می‌شد. دهم، استراتژی نظامی امریکا از بازدارندگی به حمله پیشگیرانه یا اقدام پیشدستی در حال تغییر است. این روش قبلاً تنها توسط اسرائیل اعمال می‌شده است. اسرائیل این استراتژی را هم در مقابله با سازمان‌های فلسطینی بکار گرفته است و هم در برابر کشور عراق. توجیه اسرائیل این بوده است که چون می‌داند تروریست‌ها و یا کشور عراق به اسرائیل حمله خواهد کرد، بنابراین، پیشاپیش حمله را خنثی می‌نماید. یازدهم، اقدام پیشگیرانه امریکا صرفاً اقدام نظامی با جنگ افزار متعارف نیست. بحث‌های اخیر تحت عنوان بازنگری در سیاست اتمی امریکا در واقع بیانگر همین مطلب است. در این بازنگری پیشنهادی، امریکا احتمالاً، برای مقابله با تهدیدات موجود از جنگ افزار اتمی استفاده خواهد کرد و یا حداقل تهدید اتمی خواهد نمود.

با این حال، راجع به این که آیا این یک مسأله جدی هست یا نه اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای معتقدند این اصل همیشه وجود داشته است و رؤسای جمهور قبلی نیز عنوان کرده‌اند. مثلاً، به جرج بوش پدر اشاره می‌شود که در جنگ علیه عراق برای مقابله با تهدید بکارگیری سلاح شیمیایی توسط صدام حسین، رئیس جمهور امریکا تهدید به کاربرد سلاح اتمی کرده است و صدام نیز از بکارگیری سلاح شیمیایی منصرف شده است. به هر حال، محافظه کاران حاکم در واشنگتن نه تنها زمینه‌سازی لازم به منظور حمله پیشگیرانه را انجام داده‌اند، امکان حمله پیشگیرانه اتمی را نیز مطرح نموده‌اند. نکته قابل تأمل این است که مشابه این بازنگری سیاست اتمی توسط رؤسای جمهور قبلی هم انجام می‌شده است. آنچه که در این بازنگری اهمیت دارد این است که امریکا کشورهای اسلامی از جمله ایران و عراق را نیز به عنوان اهداف این سیاست نام برده است. مطلب دیگر منتقدان این است که در دوره جنگ سرد امریکا سلاح اتمی را صرفاً به عنوان آخرین حربه<sup>۱</sup> استفاده می‌کرد ولی در طرح پیشنهادی عنصر پیشدستی دیده می‌شود. این در حالی است که در گذشته تنها وقتی بقای امریکا در خطر قرار می‌گرفت امریکا دست به سلاح اتمی می‌برد. متقابلاً، کسانی که از طرح دفاع می‌کنند می‌گویند منتقدان قرآنتی ناصحیح از تاریخ دارند؛ زیرا، در آن زمان نیز امریکا در برابر تهدیدات اتمی و غیراتمی علیه ناتو، ژاپن، کره و استرالیا این حق را برای خود محفوظ می‌داشت که دست به اقدام اتمی بزند.<sup>(۳۳)</sup> نکته دیگری که

مورد نگرانی خیلی‌هاست این است که قبل از این پیش‌بینی این بود که با توجه به پایان جنگ سرد و کاهش خطرات اتمی و اشنگتن کلاهک‌های اتمی خود را نابود نماید. اما طرح بازبینی اتمی مطرح شده حاکی از آن است که امریکا کلاهک‌هائی را هم که قرار بود نابود کند ذخیره می‌نماید ضمن آن که نسل جدیدی از سلاح اتمی تاکتیکی را نیز به راه خواهد انداخت. از این حیث برخی از منتقدان در امریکا معتقدند این بار این کشور خود به عنوان کشور سرکش اتمی خواهد شد. مجدداً طرفداران طرح جدید می‌گویند این حرف صحیح نیست چون کشورها به ملاحظات خاص خودشان به سمت اتمی شدن می‌روند. این افراد کشورهای هند و پاکستان را مثال می‌زنند که بدون توجه به این که کشوری مثل امریکا از کدام سیاست تبعیت می‌کند به سمت اتمی شدن رفتند. نتیجه این سرکش بودن آن است که خلع سلاح اتمی که امریکا به دنبال آن است، مشروعیت خود را تا حدی از دست می‌دهد و به این ترتیب کشورها بیشتر به سمت اتمی شدن رو خواهند آورد. به همین دلیل حتی اگر فردا امریکا کلیه سلاح‌های اتمی خود را نابود کند لزوماً کشورهای همانند ایران، عراق، هند و پاکستان دست از اقدامات خود در زمینه اتمی شدن برندخواهند داشت. (۳۴)

### چرا سه کشور؟

اکنون باید به این سؤال پرداخت که چرا سه کشور ایران، کره شمالی و عراق به عنوان محور مطرح شده‌اند. در دوره کلینتون، گزارش ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۶ سازمان سیا به ترتیب روسیه را تهدید اول، چین را تهدید دوم، (دادن موشک به پاکستان)، کره شمالی را تهدید سوم و ایران را تهدید چهارم به حساب می‌آورد. اما اکنون با صحبت‌های بوش و اسم بردن از ایران، کره شمالی و عراق این موضوع تا حدی تغییر کرده است. براین اساس ابتدا نگاه و اشنگتن به چین و روسیه مورد اشاره واقع می‌شود. جمهوری خواهان تا قبل از حمله یازده سپتامبر تهدید چین را جدی مطرح می‌کردند. مثلاً، رامسفیلد وزیر دفاع از ابتدای روی کار آمدن معتقد بود که چین رقیب امریکا در منطقه اقیانوسیه و در کنار کشورهای مانند کره شمالی نیروهای برهم زننده ثبات هستند. خانم کاندلیسا رایس مشاور فعلی امنیت ملی جورج بوش چین را خطر اتمی می‌دید که باید از طریق دیپلماسی خنثی شود. این در حالی است که جناح تندروتر خواهان توقف هر نوع



مدرنیزه شدن ارتش چین بود. خانم رایس در مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۰ گفت که مهم‌ترین وظیفه رئیس‌جمهور بعدی ایجاد موازنه بین روسیه و چین است. او می‌گفت: "ضمن استقبال از ادغام چین در اقتصاد بین‌الملل، قدرت و امیال امنیتی آن نیز باید مهار شود و هرگز نباید از مقابله در هنگام نیاز هراس داشته باشیم." برخی هم از اجتناب ناپذیر بودن جنگ آمریکا با چین صحبت می‌کردند. این افراد به بحث‌های هائیتینگتون دامن زده و اتحاد چین با اسلام را طرح می‌کردند. جیمز وب وزیر سابق نیروی دریایی آمریکا از جمله این افراد است.

با این حال، به نظر می‌رسد که بعد از تحولات یازده سپتامبر، نگرش واشنگتن نسبت به تهدیدات چین تغییر کرده و یا ارجحیت و فوریت قبلی را از دست داده است.<sup>(۳۵)</sup> در این ارتباط، بوش در سفر اخیر خود به پکن اشاره دارد که آمریکا مایل است حتی اگر چین به عنوان تهدیدی مهم در قرن مطرح باشد، آن را از طریق دیپلماسی خنثی نماید. نگرش غالب در واشنگتن چین را در چارچوب ساختار آسیائی قرار می‌دهد و نه به عنوان یک خطر جهانی.<sup>(۳۶)</sup> با این حال برخی از موارد، از جمله همکاری موشکی این کشور با ایران نیز وجود دارند. در این مورد واشنگتن هنوز نتوانسته است نظر چین را به سمت خویش جلب نماید. یکی از موارد عدم موفقیت سفر اخیر بوش به آسیا نیز این بود که نتوانست در مورد صدور فن‌آوری موشکی به پاکستان و ایران به قرارداد با چین دست پیدا کند.

برخلاف چین، به نظر می‌رسد در مورد روسیه اجماع نظر بیشتر در واشنگتن وجود داشته باشد. در این زمینه، بیشترین بحث‌ها، مؤید تهدید نبودن روسیه است. پاول ولفویتز در این زمینه می‌گوید: "در آینده روسیه به هیچ وجه خطر نخواهد بود." وی توضیح می‌دهد که اگر در گذشته برای توازن برقرار کردن علیه شوروی همکاری چین را طلب می‌کردیم، امروزه برای دفاع از روسیه تضعیف شده، باید برای مقابله با چین آماده باشیم<sup>(۳۷)</sup> رفتار روسیه نیز عامل مهمی است.<sup>(۳۸)</sup> مقابله با تروریسم و حمایت ۲۴ سپتامبر روسیه از جنگ آمریکا علیه تروریسم (که در تعارض با موضع نظامی‌ها بود)،<sup>(۳۹)</sup> اجازه استقرار نیروهای امریکائی در آسیای مرکزی، وضع قانون کنترل بر بخشی از صادرات نیز از جمله همکاری‌های مسکو با آمریکا است. آمریکا نیز به نفع روسیه موضع‌گیری کرده است. تجدید نظر بوش نسبت به چچن نمونه واضحی است. بوش در مبارزه انتخاباتی خویش گفته بود "این فرد، پوتین رئیس‌جمهور موقت باید به دلیل سرکوب

مردم چین در زمینه مالی بین‌المللی مورد فشار قرار گیرد، زیرا او به خاطر چچن رئیس جمهور شده است.<sup>۴۰</sup> اما اکنون، یعنی بعد از یازدهم سپتامبر، سخنگوی جورج بوش می‌گوید "گروه بن لادن نه تنها در تقویت جنبش چچن فعال بوده‌اند، بلکه در ایجاد آن نیز نقش داشته‌اند."<sup>۴۰</sup>

موضوع ایران در روابط آمریکا و روسیه بحث پیچیده‌ای است. روس‌ها از یک سو با انزوای ایران مخالفند و از طرف دیگر از این انزوا بهره می‌برند؛ زیرا شرایط معامله را آن‌گونه که خود می‌خواهند، تعیین می‌کنند. با این حال، به زعم تحلیل‌گران امریکائی، در سطح استراتژیک مسکو ایران را عامل ثبات منطقه می‌داند. از دید مسکو ایران در تعدیل نمودن تندروی چچن، نقش مهمی دارد. مسکو و ایران یکدیگر را به عنوان قطب‌های مهم در ایجاد نظام چندقطبی می‌بینند و هر دو علیه سلطه آمریکا هستند. لذا روسیه حاضر نیست روابط خود را با ایران به خطر اندازد.<sup>۴۱</sup>

فصل مشترک سه کشور ایران، عراق و کره شمالی چیست.<sup>۴۲</sup> قبلاً دو کشور ایران و عراق در کنار یکدیگر به عنوان مخاطبان اصلی سیاست مهار بودند. اما این بار کره شمالی به آنها اضافه شده است. حذف صدام قبلاً هم توسط هر دو حزب مطرح بود. مثلاً در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ الگور کاندید دمکرات‌ها می‌گفت: ما روشن کرده‌ایم که سیاست ما حذف صدام است.<sup>۴۳</sup> در مورد این که چرا این سه کشور یک محور را تشکیل می‌دهند دلایل زیادی آورده می‌شود. یک نظر این است که اصولاً محور فقط ایران و عراق است. دلیل این که کره شمالی به این دو کشور اضافه شده است این است که بوش نخواست است که این جنگ به عنوان جنگ آمریکا و اسلام و یا جهان عرب تلقی شود.<sup>۴۴</sup> با این حال، به نظر می‌رسد که طرفداران این فرضیه کم باشند؛ ضمن آن که عملکرد و اشنگتن بعد از اعلام سیاست جدید نیز گویای آن است که بحث کره شمالی اگر جدی‌تر از دو کشور دیگر نباشد، در همان حد هست.

رموند تانتر در این باره می‌گوید<sup>۴۵</sup>: دوستی این سه کشور به همان اندازه دوستی متحدین در جنگ جهانی دوم است. عراق و ایران به رغم دشمنی، با یکدیگر دوستی هم دارند. قاچاق ۵۰۰ میلیون دلار برای عراق ظرف یک سال نمونه‌ای از این دوستی است. در زمینه رابطه ایران و کره شمالی، موشک شهاب ۳ و موشک‌های نودانگ و تائو دانگ کره شمالی مثالی از این دست به شمار می‌آید. در ضمن، پول نقدی که در این زمینه مبادله می‌شود به نفع دو کشور است.

ایران کشور ثروتمندی است و کره شمالی هم نیازمند پول است. کره با این پول فن آوری خود را بالا می‌برد و منطقه را ناامن می‌نماید. (۴۶)

### امریکا و ایران قبل از محور امریمنی

پیش از این سیاست امریکا در قبال ایران و عراق موسوم به "مهاردو جانبه" بود. (۴۷) لقبی هم که به این دو کشور داده می‌شد "سرکش" <sup>۱</sup> بود. این واژه اگرچه در تاریخ شناخته شده است، اما تنها بعد از پایان جنگ سرد بود که این واژه در روابط بین‌الملل نقش محوری پیدا کرد و برخی سعی کردند جایگاهی در نظریه‌های روابط بین‌الملل برای این مفهوم بوجود آورند. (۴۸) واژه‌های دیگری مثل "مطرود" <sup>۲</sup>، خارجی <sup>۳</sup> و یاغی <sup>۴</sup> هم بکار برده می‌شد. این مفهوم در اواخر حکومت کلینتون به کشور مورد نگرانی تبدیل شد. توضیح آن که تا دهه ۱۹۷۰ یاغی به رژیم‌های گفته می‌شد که نسبت به اتباع خود رفتاری نفرت انگیز داشته باشد. اما از ۱۹۷۹ گزارش وزارت امور خارجه امریکا با لحاظ کردن تروریسم هدایت شده دولتی شمولیت این واژه را از داخل به خارج گسترش داد. دولت کلینتون نیز مجدداً این مفهوم را توسعه داد. در این ارتباط، خانم آلبرایت وزیر خارجه وقت امریکا، دولت‌های بعد از جنگ سرد را در چهار طبقه بندی قرار داد. این چهار دسته عبارت بودند از: ۱. کشورهایی که با نظام بین‌المللی هم‌سوئی دارند؛ ۲. کشورهایی که در حالت گذر و انتقال هستند؛ ۳. کشورهای "ناموفق" <sup>(۴۹)</sup> یا کشورهایی که در فراگرد ملت‌سازی <sup>۵</sup> شکست خورده‌اند؛ ۴. کشورهای سرکش یا یاغی، این دسته از کشورها با نظام بین‌الملل سرچنگ و ناسازگاری دارند.

در گزارش ۱۶ سپتامبر سال ۱۹۹۶ سازمان سیا آمده است که سیا امکان دستیابی ایران به سلاح اتمی را رد نمی‌کند. این در حالی است که در گزارش‌های قبلی این سازمان چنین چیزی نفی می‌شد. با این حال گزارش مزبور در داخل دولت مورد استقبال جدی واقع نشد، به این علت که

1. Rogue
2. Pariah
3. Out Cast
4. Out Law
5. Nation Building

سازمان سیا ده سال قبل نیز گزارش داده بود که ایران در آغاز قرن جدید به سلاح اتمی دست پیدا می‌کند. بر همین مبنا نسبت به گزارش‌های بعدی این سازمان با احتیاط برخورد می‌شد. با این حال، گزارش سال‌های ۱۹۹۲، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵ به ترتیب ده سال، هشت تا ده سال و سه تا پنج سال را پیش‌بینی می‌کرد. سازمان سیا در سال ۱۹۹۶ بیش از حد تحت فشار بود، زیرا گزارش‌هایش بیش از حد به منابع اسرائیلی<sup>(۵۰)</sup> متکی بود، ضمن آن که صحت هم نداشت.

بر همین اساس، ویلیام کوهن وزیر دفاع کلینتون در گزارش خود به کنگره، کره شمالی و تا حدی لیبی را به عنوان تهدید فعلی، و ایران را تهدید محتمل (طی ۱۵ سال) و عراق را به عنوان تهدید ممکن (در صورت رفع تحریم‌ها از آن کشور) معرفی کرد.<sup>(۵۱)</sup> به زعم وی این خطر بیش از خطر کشورهایی مثل چین و روسیه است؛ زیرا، رهبران کشورهای "یاغی" غیرقابل پیش‌بینی هستند. به گفته وی خطر جدی‌تر این است که این کشورها با این فرض غلط که امریکا عکس‌العملی نخواهد داشت، و براساس محاسبه غلط نسبت به قدرت موشکی خود وارد درگیری منطقه‌ای شوند.<sup>(۵۲)</sup>

در دوره کلینتون جمهوری خواهان دمکرات‌ها را مورد حمله قرار می‌دادند. سخن جمهوری خواهان این بود که دمکرات‌ها از نظر دفاع ضعیف هستند. براین اساس رابرت دال و گینگریج در دوره خود در کنگره سعی کردند در مبارزات انتخاباتی ۱۹۹۶ دفاع موشک بالستیک را با قانون امریکا هم تراز نمایند. آنها می‌خواستند تا به این شکل کلینتون را به اتهام ضعیف عمل کردن درباره قدرت موشکی کشورهای "یاغی" زیر سؤال ببرند. در انتخابات سال ۲۰۰۰ نیز چنین شد. براین اساس تمامی کاندیداهای جمهوری خواه به نوعی سخنرانی الیزابت دول در روز ۲۷ سپتامبر همان سال را تکرار کردند: "ایالات متحده امریکا ارتش خود را بازسازی می‌کند و حفظ خواهد نمود. ما سیستم دفاع موشکی داخلی و صحنه را توسعه می‌دهیم. یک بار برای همیشه امریکائی‌ها از حمله خارجی مصون خواهند شد. هیچ اولویتی بالاتر از این برای ریاست جمهوری بعدی نخواهد بود." در آن زمان جمهوری خواهان سعی کردند تا از طریق کنگره اهداف خویش را جلو ببرند.<sup>(۵۳)</sup>

## راه برخورد با تهدید ایران

در امریکا، این اجماع نظر وجود دارد که فشارهای وارده به ایران در دوران سه رئیس جمهور باعث شده است تا سرعت و توان ایران در زمینه دسترسی به سلاح‌های کشتار جمعی کاهش یابد. با این حال، به زعم بسیاری در واشنگتن، این برنامه‌های ایران به احتمال کمی متوقف یا به عقب بازگشت پذیر یا به عقب بازگشت می‌کند. لذا امریکا باید برای برخورد با آثار این سلاح در دست ایران آماده باشد.

سؤال این است که امریکا در برابر این تهدید چه خواهد کرد. برخی نیز می‌گویند امریکا در زمینه اتمی شدن ایران نباید بیش از حد به آن کشور فشار وارد نماید، زیرا در این صورت امریکا شانس نزدیک شدن به ایران را از دست می‌دهد.<sup>(۵۴)</sup> البته در وضع موجود و با توجه به بی‌اعتمادی عمیق بین دو کشور، طرفداران این نظریه در اقلیت هستند. از این رو نظریه غالب به سمت برخورد با توان دفاعی ایران در زمینه‌های موشکی و اتمی است. امریکا اصولاً دو راه را همیشه مد نظر داشته است: ۱. کنترل تسلیحات؛ ۲. بازدارندگی، در بخش کنترل تسلیحات روش پذیرفته شده از طریق مبادی بین‌المللی است. از این حیث، اقدامات منع اشاعه دو منظور را می‌تواند برآورده کند، یکی بالا بردن بهای کار و دیگری جلوگیری از دستیابی به دانش فنی و پیچیده است. زیرساخت لازم برای تولید مواد قابل شکاف یا فیسونی برای کشوری که می‌خواهد به سلاح اتمی برسد، بسیار مهم است. از این رو یکی از اهداف امریکا این است که مانع دسترسی ایران به این زیرساخت شود. ضمناً این گونه مطرح می‌شود که غیر از این راه‌های دیگری هم وجود دارد که کشورها به این جنگ افزار دست پیدا کنند. در زمینه سلاح‌های میکروبی نیز دو قرارداد وجود دارد. کنوانسیون‌های مربوطه نیز سیستم نظارت و بازرسی ندارد. حتی در صورت وجود چنین سیستمی باز هم تضمینی برای وصول به هدف وجود ندارد. کنوانسیون‌های سلاح‌های شیمیائی نیز ایران را ملزم می‌نماید تا توانائی خویش را در این زمینه محدود کند.

تروریسم نیز موضوعی است که امریکا به جمهوری اسلامی نسبت می‌دهد. وزارت خارجه این کشور سالیانه در گزارش خود ایران را در صدر فهرست کشورهای حامی تروریست قرار می‌دهد. دیک چنی معاون رئیس جمهور امریکا در آخرین موضع‌گیری خود در تاریخ ۲۰

فوریه ۲۰۰۲ ایران را رهبر جهانی صدور تروریسم معرفی کرد. به گفته او ایران این کار را با حمایت از حماس، حزب الله و جهاد با خرابکاری در فرایند صلح صورت می‌دهد.<sup>(۵۵)</sup> اسرائیل نیز عامل بسیار مهمی در تشدید جو علیه ایران است. آخرین اقدام لابی اسرائیل این است که امریکا را متقاعد نماید که ایران با عرفات همکاری استراتژیک در بحث تروریسم دارد.

ادعاهای امریکا علیه ایران در قبال افغانستان نیز مسأله‌ای جدید است. تا قبل از تحولات اخیر، ایران و امریکا در افغانستان عمدتاً منافع مشترک و تهدیدات مشترک داشتند. براین اساس، مقابله با طالبان به عنوان یک هدف مشترک قرار گرفت. این همکاری سریعاً تغییر یافت و رقابت جای آن را گرفت. در این مورد معاون وزیر دفاع امریکا آقای پیتر رادمن در گزارش به کنگره در ۱۵ مارس ۲۰۰۰ تصریح کرد که تا قبل از سقوط طالبان ایران با امریکا در افغانستان همکاری می‌کرد ولی اکنون رقابت بین دو کشور شروع شده است.<sup>(۵۶)</sup> همچنین زالمی خلیل زاد نماینده ویژه جورج بوش در امور افغانستان اعلام کرد که ایران به دنبال ایجاد مرکز نفوذ در هرات است. بنابراین، امریکا بخشی از تمرکز کار خود در افغانستان را در هرات قرار داده است.

سیاست مهار دو جانبه در واقع بعد از پایان جنگ سرد و اخراج عراق از کویت اتخاذ شد. این سیاست مبتنی بر چند پایه بود. همان‌طوری که قبلاً نیز توضیح داده شد، مهم‌ترین رکن و علت این سیاست بحران هویتی بود که در سیاست خارجی امریکا بعد از پایان جنگ سرد بوجود آمده بود. نکته دیگر این بود که با توجه به پایان جنگ ایران و عراق و اخراج عراق از کویت و با عنایت به این که از دید امریکا از آن پس دو کشور ایران و عراق نمی‌توانستند همانند گذشته متوازن کننده نیروی یکدیگر باشند، هر دو کشور نیز برای کشورهای عرب خلیج فارس و منافع حیاتی امریکا از جمله امنیت اسرائیل تهدید به حساب می‌آمدند. براین اساس، واشنگتن تصمیم گرفت که خود راساً دو کشور ایران و عراق را کنترل نماید. در مورد ایران، بیشترین و کارآمدترین ابزار، تحریم اقتصادی و انزوای سیاسی بود.<sup>(۵۷)</sup> در این دوره ابزار نظامی کمترین نقش را در سیاست خارجی امریکا برای مقابله با ایران داشت.

سیاست جدید بوش در قبال ایران مبتنی بر برخی از مسائل ریشه‌ای و ساختاری است. به‌علاوه پاره‌ای از مسائل نیز وجود دارد که به عنوان شرایط کافی به حساب می‌آید. حمله یازدهم

سپتامبر به امریکا و تحولات بعدی آن زمینه مساعدی برای فشار بر جمهوری اسلامی بوجود آورده است. این عوامل ممکن است ساختاری و ژئوپلیتیک باشد. عوامل غیرساختاری از قبیل مسائل سیاسی و باصطلاح رفتار حکومت نیز مطرح است. برای روشن شدن این مطلب می‌توان به گفته‌های هنری کیسینجر توجه نمود. او در کتاب اخیر خود بحث درباره ایران را با دو مفروض مطرح می‌کند. اول، هیچ منطقه‌ای به اندازه خلیج فارس با امریکا تعارض ندارد. دوم، موازنه سنتی بین ایران و عراق هم عملی نیست.<sup>(۵۸)</sup> ضمناً، به گفته وی هیچ انگیزه ژئوپلیتیکی برای خصومت بین تهران و واشنگتن هم وجود ندارد، بلکه آن چه هست به اصل حکومت ایران مربوط می‌شود. به گفته کیسینجر سؤال این است که آیا اقدامات ایران ناشی از ماهیت رژیم است و یا امریکا می‌تواند این اقدامات را با کارهای متقابل تغییر دهد. آن‌گونه کیسینجر می‌گوید: خواسته‌های امریکا از ایران نیز روشن است که عبارتند از: پایان صدور انقلاب با زور، خاتمه دادن به ترور، پایان مداخله در دیپلماسی صلح خاورمیانه و خودداری از پیشرفت در زمینه موشک و سلاح اتمی.<sup>(۵۹)</sup>

موضوع مهم‌تر اوضاع داخلی ایران و برداشتی است که واشنگتن از آن دارد. اروپا تاکنون در برخورد با ایران سیاست گفتگوی انتقادی را دنبال می‌کرده است. اروپا ضمناً با تحریم یک جانبه و ثانویه امریکا علیه ایران مخالف بوده است. امریکابه شکست تحریم‌های اقتصادی اعتراف کرده و معتقد است حتی اگر تحریم اقتصادی اثر هم داشته باشد عملاً منجر به تغییر رفتار ایران نشده است. از دید واشنگتن گفتگوهای انتقادی با ایران هم شکست خورده است. امریکا تاکنون همانند اروپا، فکر می‌کرد که رئیس‌جمهور خاتمی می‌تواند درهای آن کشور را به روی جهان خارج باز نماید، ولی محافظه‌کاران اجازه این کار را نمی‌دهند. به نوشته هرشت کشورهای مختلف مدت ۲۴ سال در قبال ایران صبر کردند و از دید تجاری با این کشور وارد شدند، ولی اوضاع هیچ تغییر نکرد. دولت کلینتون نیز نخواست به طور جدی سیاست مهار ایران را دنبال نماید.

براین اساس تندروهای امریکا معتقدند عدم پی‌گیری مسأله انفجار الخیر (در عربستان) به این دلیل بود که انتخابات آقای خاتمی مطرح بود و سیاست‌گزاران در واشنگتن نمی‌خواستند به این روند لطمه وارد شود، ولی اکنون ثابت شده است که همه این کارها اشتباه بوده است.

بنابراین، احمقانه است اگر فکر شود که در رفتار جمهوری اسلامی ایران که با سیاست موجود امریکا ظرف ۲۴ سال گذشته تغییر نکرده است، از این به بعد نیز تغییری ایجاد شود. از این دید دولت امریکا نباید اساساً به دنبال میانه‌رو یا عملگرا در ایران باشد و با آنها تماسی برقرار کند.<sup>(۶۰)</sup> رئیس سازمان سیا حداقل دو گزارش در این مورد داده است. در هر دو گزارش گفته شده است که اگرچه برخی از شواهد حاکی از زنده بودن اصلاحات است، با این حال اصلاحات اهمیت خود را از دست داده است. از این فراتر، طی ماه‌های اخیر برخی در امریکا رضا پهلوی را مطرح می‌کنند و مدعی هستند که مردم ایران منتظر ورود امریکا برای آزاد کردن آنها هستند. به همین دلیل وقتی اهداف سیاست بوش مطرح می‌شود، یک عده این را یک اقدام اساسی در جهت سرنگونی رژیم می‌دانند. مجله استاندارد در این مورد می‌نویسد:

سخنان جورج بوش احتمالاً برای همیشه روابط ایران و امریکا را دگرگون خواهد نمود. افزون بر این، سیاست جدید نقشه فکری خاورمیانه را نیز عوض می‌کند؛ به این معنا که لیبرال دمکراسی را به بالاترین شانس موفقیت خود از بعد از جنگ جهانی دوم صعود خواهد داد. در خصوص ایران اقدام پیشگیرانه باعث تسهیل در سقوط حکومت ایران خواهد شد.<sup>(۶۱)</sup> به زعم برخی، جورج بوش ناگهان خاتمی را کنار گذاشت. قرار گرفتن ایران در "محور اهریمنی" مبین استراتژی دراز مدت امریکا برای براندازی جمهوری اسلامی در ایران بوده است. در حرف بوش امید به خیزش مخالفان نیز دیده می‌شود. ناآرامی‌های ایران، اعتراض معلمان، افزایش تعداد شنوندگان رادیو امریکا از شاخص‌های این تحول است. بوش همان بحث دوران ریگان در مورد روسیه را مطرح کرد و امیدوار است که نیروهای مخالف شورس کنند. در برابر دیدگاه بالا، دیگران معتقدند سال‌ها وقت لازم است. شبلی تلهامی در این مورد می‌گوید باید سه تا چهار دهه صبر کرد تا تحولی همانند شوروی اتفاق بیفتد.<sup>(۶۲)</sup>

به طور طبیعی عکس‌العمل مردم ایران در این زمینه تعیین کننده است. راهپیمایی ۲۲ بهمن که در واقع تا حدی پاسخ به صحبت جورج بوش بود، شاخص خوبی است. توجه به سخنان خانم کاندلیسا رایس در این مورد مفید است. او در پاسخ به این سؤال که خیزش مردم ایران بعد از صحبت بوش را چگونه ارزیابی می‌کنید گفت: صحبت بوش همانند صحبت ریگان در مورد شوروی سابق است. ریگان هم در این باره با افراد مختلف راجع به جو داخل شوروی



تحقیق کرده بود. امروز نیز نباید به نتایج زود هنگام صحبت بوش توجه شود، زیرا نتیجه کار در دراز مدت مشخص می‌شود. (۱۳)

پاسخ به این سؤال منوط به این است که فضای سیاسی حاکم بر واشنگتن در وضع موجود مورد بررسی قرار گیرد. در سطح ایدئولوژیک اکنون نو محافظه کاران در اوج قدرت خود قرار دارند. این گروه در حوزه‌های دینی، سیاسی و نظامی جای خود را باز کرده است. در سطح دینی گروه موسوم به کلیسای مسیح دست بالا را دارد. همچنین در همین ارتباط گروه‌هایی مثل "حقوق مسیحی‌ها" فعال هستند. اگر در سال‌های اولیه دهه ۱۹۸۰ مؤسساتی همانند هریتیج، در شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری خواهان نقش داشتند، امروزه علاوه بر هریتیج مؤسساتی همانند امریکن اینترپرایز نیز تعیین کننده هستند. کسانی که در این مؤسسه کار می‌کنند در زمره تندروترین افراد مخصوصاً علیه کشورهای مثل ایران هستند. این افراد معمولاً در مؤسساتی مثل انستیتوی واشنگتن که قوی‌ترین تشکیلات به نفع اسرائیل است، نیز کار می‌کنند. مؤسسه مزبور بیشترین همکاری را با دستگاه‌های دفاعی و نظامی امریکا دارد. لابی صهیونیستی نیز فعالیت شدیدی علیه ایران دارد. سازمان‌هایی همانند ایپک در این زمینه بیشترین نقش را دارند. از این مهم‌تر از ابتدای واقعه یازدهم سپتامبر تقریباً همیشه یکی از مقامات عالی اسرائیل در واشنگتن با هدف تحریک امریکا علیه ایران حضور داشته است. تعداد بیشمار مصاحبه‌هایی که شبکه‌های خبری امریکا با افرادی مثل ناتانیاو نخست وزیر سابق اسرائیل دارند و تقریباً در تمامی آنها به نوعی موضوع و نقش بسیار منفی ایران پیش کشیده می‌شود. مجموعه این عوامل گویای آن است که در شرایط موجود واقعاً دسته باصطلاح بازها در واشنگتن حاکم شده‌اند.

باتوجه به آن چه که گفته شد می‌توان در آینده چند نکته را در موضوع ایران و امریکا پیش‌بینی کرد. اول، به نظر می‌رسد کاخ سفید به این نتیجه رسیده است که در برخورد با ایران برنامه‌های قبلی که مبتنی بر حالت نه جنگ و نه صلح بود، کاری را از پیش نمی‌برد. برنامه تشنج زدائی که قبلاً دنبال می‌شده نیز کارائی خود را از دست داده است. در گذشته استعاره هویج و چماق بکار برده می‌شد، اما از این پس همه صحبت از چماق می‌کنند. جمهوری خواهان اقدامات شکست خورده کلیتون در بهبودی روابط با ایران را به عنوان دلیل عدم موفقیت روش فوق می‌دانند. آنها همچنین به ماجرای مک فارلین اشاره می‌کنند. برخی از افراد، همانند جورج شولتز

وزیر خارجه دوره ریگان که در فشار به ایران برای خاتمه دادن به جنگ با عراق نقش بسزایی داشت و در پشت پرده در تصمیم‌گیری‌ها نقش دارد، می‌گوید: "ایران فقط زبان زور را می‌فهمد". هنری کیسینجر نیز بعد از آن که ایران فهرست تعدادی از افراد عرب فراری را ارائه داد اعلام کرد که تحولات نشان می‌دهد که سخن بوش و زبان زور کارساز است و ایرانی‌ها نشان دادند که نسبت به این برخورد واقع‌گرا هستند. به نظر می‌رسد از این پس آنچه وجود خواهد داشت دیپلماسی اجبار یا دیپلماسی قایق توپدار است. با این حال، به قول کیسینجر برخورد با هر یک از این سه کشور باید براساس موقعیت هر یک از آنها باشد. مثلاً، دیپلماسی در مورد عراق اصلاً کارایی ندارد ولی در مورد ایران کارایی بسیار بالایی دارد.

#### یادداشت‌ها

1. Henry Kissinger, *San Diego Union - Tribune*, March 3, 2002.
2. *Christian Science Monitor*, February 21.
3. *American Prospect*, February 13, 2002.
4. Remarks in Institute of Aeronautics and Astronautics, Ronald Reagan Building and International Trade Center, Washington D.C., February 19, 2002, Transcript Courtesy of the Department of Defence.
5. *Policy Watch*, February 7, 2002.
6. Raymond Tunter, *Policy Watch*, February 7, 2002.
7. *Los Angeles Times*, February 21, 2002.
8. *New York Times*, February 24, 2002.
9. *Washington Post*, February 24, 2002.
10. *Ibid.*
11. *New York Times*, February 13, 2002.

۱۲. بهر حال، آن ایام شدیداً بر این نکته تأکید می‌شد که از زمان پرل هاربر دشمن نتوانسته بود امریکایی را در خاک امریکا به قتل برساند و این خیلی فراتر از حمله به هاوانی بود. به علاوه، حریم واشنگتن از سال ۱۸۱۲ که انگلیس‌ها

کاخ سفید را در جنگ آتش زدند، نقض نشده بود. بنابراین، حمله یازده سپتامبر از ماجرای پرل هاربر هم فراتر رفته است.

13. Report to the Security Committee for 21th Century, *C-Span*, September 21, 2001.

14. *Ibid.*

15. Rober Kagon, *Weekly Standard*, March 4, 2002.

16. *New York Times*, May 12, 2001.

17. *Washington Times*, March 5, 2002.

۱۸. مثلاً، یکی از موضوعاتی که باعث طرح محور اهریمنی شده است، توان موشکی این کشورها است که جمهوری خواهان برای مقابله با آن برنامه دفاع موشکی ملی را مطرح کرده‌اند. اروپائی‌ها معتقدند فن‌آوری موجود پاسخگوی تهدیدات فعلی ناشی از این کشورها هست و نیازی به دفاع موشکی ملی که امریکا به دنبال آن است، نیست.

*New York Times*, July 23, 2001

۱۹. به همین دلیل افرادی مثل فرانسیس فوکویاما سعی می‌کنند تا اروپا را نسبت به میزان عصبانیت امریکا از تروریسم متقاعد نمایند. اروپا سیاست "محور" را تحمیل نظم نوینی جدید توسط امریکا تلقی می‌کند. به گفته تاماس فریدمن اروپا "محور" را رامزفیلد، دیک چنی و کاندلیسا رایس مشاور امنیت ملی جورج بوش می‌داند که می‌خواهند دنیا را بهم بریزند. بیشترین مشکل امریکا با آلمان و فرانسه است که سیاست را در مفهوم قدیم می‌بینند. یکی از موانع همکاری اروپا با امریکا در مورد عراق به دلیل روابط تجاری کشورهایی مثل آلمان و فرانسه با عراق است. با این حال، بحث اصلی راجع به نقش اروپا در جهان و شکل آینده اتحادیه اروپاست. بخصوص، بحث سیاست همگرایی اروپا و سیاست ادغام و بلوکی است که فرانسه سعی دارد با رهبری خود آن را ایجاد نماید.

20. *New York Times*, February 13, 2002.

21. Henry Kissinger, *Op. Cit.*

۲۲. در دوره کلیتون، در برابر تندروهایی همانند کینگریج رئیس کنگره، عملگرهائی قرار داشتند که بر بحث‌های غیرنظامی تأکید می‌کردند. در بین این افراد از هر دو حزب دیده می‌شدند. بخشی از دولت کلیتون هم همین نظر را داشتند. به عنوان مثال، ژنرال پاتریک هوگر رئیس آژانس اطلاعات دفاعی امریکا می‌گفت: جهان به طور واقعی ۳۰ تا ۴۰ درصد کمتر از دوران جنگ سرد بودجه دفاعی می‌نماید. کشورهای یاغی نیز عملاً منزوی شده‌اند (حداقل در مورد کره شمالی چنین است) تهدید چین هم به سیاست واشنگتن بستگی پیدا می‌کند و به گفته ویلیام پری وزیر دفاع پیشین امریکا اگر با چین همانند دشمن برخورد شود برای ما (واشنگتن) تمدید و خطر است.

23. *Federal News Agency*, November 5, 1995.

۳۴. در این جدال مسأله کمبود منابع نبود بلکه عدم توازن منابع در سطوح داخلی و جهانی بود. این عدم توازن در سه

حوزه ایجاد خطر می‌کرد: ۱. درحالی که توان نظامی امریکا علی‌الدوام افزایش می‌یابد، قدرت متحدین و دوستان آن کشور رو به کاهش است و امریکا نیز نمی‌تواند آنها را مشارکت دهد؛ ۲. نیروهای نظامی پول بیشتری دارند. لذا قدرت نظامی اولین و تنها منبع حکومت در پشتیبانی از نقش جهانی امریکا شده است. نتیجه این واقعیت مداخله جدی ژنرال‌ها در امور سیاسی است؛ اگرچه قانون اساسی در این زمینه محدودیت دارد؛ ۳. سلطه نظامی‌ها منجر به نظامی شدن سیاست‌گذاری مدنی واشنگتن هم شده است. مواد مخدر، ایس‌دی و دیگر مسائل اجتماعی به‌عنوان موضوعات امنیت ملی مطرح می‌شود.

25. *New York Times*, May 18, 2001.

۲۶. تعداد ۱۷ آزمایش برای ۱۴ ماه در نظر است که در ۱۰ پایگاه زمینی و ۷ پایگاه دریایی انجام خواهد شد. در زمینه دفاع موشکی اگرچه بحث‌های بسیاری شده است ولی اکنون اولین بار است که دولت بوش می‌خواهد آن را به‌کنگره بفرستد. برطبق قرارداد ا.بی.ام، امریکا فقط می‌تواند دفاع موشکی زمینی برای محافظت یک شهر یا یک منطقه خاص و دارای سیلوی موشکی اقدام کند. اما طبق طرح جدید، جورج بوش بر آن است آن را تا سال ۲۰۰۵ تکمیل کند. طرح روش یک سیستم چند جانبه برای مقابله با موشک‌های با برد کوتاه، متوسط و دوربرد است. به‌علاوه، این طرح برخورد با موشک‌ها در هر سه مرحله (مرحله پرتاب، مرحله اوج و مرحله انفجار) را در نظر دارد. مرحله پرتاب که پنج دقیقه تمام می‌شود، مرحله میانی که حدود ۲۰ دقیقه به طول می‌انجامد و مرحله پایانی که ۳۰ ثانیه طول می‌کشد.

27. *International Herald Tribune*, July 23, 2001.

28. Remarks in Institute of Aeronautics and Astronautics. Ronald Reagan Building and International Trade Center, Washington D.C., February 19, 2002, Transcript Courtesy of the Department of Defence.

29. *Washington Post*, March 10, 2002.

30. *New Yorker*, April 1, 2002.

۳۱. تندروی پال ولفویتر در حدی است که بکار بردن لفظ باز هم در مورد او کم است، ولفویتر از جمله کسانی است که به همراهی کیسینجر در پیشبرد مکتب واقع‌گرایی معتقد بوده‌اند که امریکا باید برای پیشبرد ارزش‌هایش نهایت تلاش را بکند. برطبق این مکتب خطر برای امریکا رژیم‌هایی هستند که از لحاظ ارزشی مقابل امریکا می‌باشند و باید از میان برداشته شوند. او در مکتب آلی بلوم آموزش دیده است و نه همانند پاول در جنگ ویتنام. براین اساس او به این عقیده رسیده است که رژیم‌های سیاسی شخصیت را شکل می‌دهند و نه برعکس. وجود وی در کابینه بوش که همه تاجر مسلک هستند کمی تعجب برانگیز است. اما سه عامل او را قدرتمند نموده است. اول، ارتباطات او است. ولفویتر در زمانی که چینی در وزارت دفاع بود دست راست او به حساب می‌آمد. همچنین وی دوبار با

رامسفیلد کار کرده است. وقتی رامسفیلد در انتخابات ریاست جمهوری برای باب دال فعالیت می‌کرد، ولفویترز مشاور و استراتژیست سیاست خارجی او بود. همچنین در کمیسیون ویژه ۱۹۹۸ که رامسفیلد خطر موشکی کشورهای مثل ایران را گوشزد کرد، همراه او بود. ریچارد پرل از دوستان قدیمی ولفویترز نیز ریاست کمیته پنتاگون را عهده‌دار است. مجله ویکلی استاندارد در شکل‌دهی افکار او نقش دارد. دیوید برام که محور شیطان را به نام خود ثبت کرد از نویسندگان سابق این هفته نامه است. ولفویترز کسی است که از موضع محور امپراطور اهریمنی ریگان شدیداً حمایت کرد (کونومیسٹ ۲۵-۱۹ فوریه ۲۰۰۲).

32. *New Yorker*, April 1, 2002.

33. Richard Sokolsky and Eugene B. Rumer, *Washington Post*, March 15, 2002.

34. Crest Matthews, *CNBC Transcript*, Feb. 13 2002.

۳۵. هنری کیسینجر چین را در دو منظر تاریخی و استراتژیک مورد بحث قرار می‌دهد. در سیاق تاریخی در مورد چین دو دیدگاه مختلف وجود دارد. اول، دیدگاه کلیتون یا دیدگاه ویلسونی است. این دیدگاه بر دو پایه استوار است: ۱. دخیل نمودن چین ۲. مشارکت استراتژیک چین با آمریکا. دیدگاه دوم این است که چین دشمن غیرقابل اجتناب است. این درگیری نیز بر سر موضوعاتی مثل تایوان و پاسیفیک غربی و شاید در موازنه جهانی باشد. لذا از این دید، برخورد با چین همانند برخورد با شوروی سابق است. با این حال، به گفته وی مقایسه چین با شوروی کار صحیحی نیست. آن‌زمان همه کشورهای عالی‌پرویی بودند. امروز چین فقط در آسیا است. لذا آمریکا در این مبارزه تنها خواهد ماند. هدف آمریکا این است که با هر قدرتی که بخواهد بر آسیا مسلط شود، مقابله نماید. لنین و مائو با یکدیگر بر سر مسائل ژئوپلیتیکی همکاری کردند و نه بر سر مسائل ایدئولوژیک. آنها به دنبال رفع تهدید مشترک بودند.

۳۶. در سیاق استراتژیک، سؤال کیسینجر این است که آیا آمریکا از هر وسیله‌ای استفاده می‌نماید تا از ظهور چین به عنوان یک قدرت اصلی جلوگیری کند؟ یا به دنبال ایجاد ساختاری آسیایی خواهد رفت که همکاری همه کشورهای را داشته باشد؛ ساختاری که تهاجمی بودن ذاتی یک کشور را فرض قرار نمی‌دهد؛ بلکه ساختاری که دارای قدرت تحرک کافی برای مقابله با تمایلات استیلاطلبانه هر کشوری را داشته باشد. در این تحلیل، ریشه تقابل چین با روسیه ملی‌گرائی است و نه کمونیسم. درگیری نیز نه بر سر استیلای جهانی بلکه بر سر تایوان خواهد بود. نیروی استراتژیک چین مشتمل بر حدود ۳۰ موشک با سوخت مایع با یک کلاهک، مستلزم ساعت‌ها وقت برای پرتاب است که ابزار مناسبی برای عملیات تهاجمی نیست. نیروی زمینی چین نیز در حد دفاع ملی به صورت فرسایشی است و نه وسیله‌ای برای تهاجم.

۳۷. شاخص‌های تغییر رفتار روس‌ها را می‌توان در چند حوزه مشاهده کرد، عکس‌العمل روسیه در برابر دفاع موشکی ملی آمریکا شاخص نسبتاً گویایی است. وقتی آمریکا اعلام کرد که قرارداد ۱۹۷۲ بین دو کشور پایان یافته است، پوتین صرفاً به صدور یک بیانیه رضایت داد. این بیانیه برای گفتگو در زمینه کنترل تسلیحات حاوی زبانی

است که بوش از زمان مبارزه انتخاباتی خود بکار برده است و آن این که دو کشور دارای هدف مشترکی هستند. متقابلاً بوش نیز اعلام کرد که واشنگتن می‌تواند بدون تقابل با روسیه برنامه دفاع موشکی ملی داشته باشد. به گفته وی این کار از طریق کاهش سلاح‌های اتمی آمریکا تاحدی است که با امنیت ملی آن کشور سازگار باشد. از این منظر مشکل شدید مالی روسیه باعث می‌شود تا بر کاهش سلاح‌های استراتژیک تأکید کند. روس‌ها حاضر شده‌اند پاره‌ای اصلاحات جزئی در قرارداد برای دفاع موشکی محدود را نیز بپذیرند.

۳۸. عوامل دیگری نیز در بررسی رفتار روسیه وجود دارد. مثلاً پوتین اعلام کرده است تاجیکستان آزاد است وارد هر اتحادی بشود. روسیه همچنین، رقابت با ترکیه را در آسیای مرکزی کنار گذاشته است، خط لوله باکو - جیحان که قبلاً یکی از مشکلات بین آمریکا و روسیه بود نیز تا حد قابل توجهی کمتر شده است. اوضاع داخلی روسیه نیز نشان می‌دهد که این کشور در آینده تهدیدی علیه آمریکا به حساب نمی‌آید. در این ارتباط کمیته اروپایی در گزارش خود در مورد روسیه می‌نویسد: وضعیت داخلی پوتین با یلتسین متفاوت است. پوتین به دلیل درآمد حاصل از نفت که در اثر افزایش بهای نفت داشته است، دولت مرکزی و پایه‌های حکومت خویش را تقویت نموده است. حرف پوتین این است که بقای ابرقدرتی مستلزم تقویت بنیه اقتصادی است. به گفته پوتین، روسیه باید طوری عمل کند که کشورهای عمده جهان منافع خود در روسیه را در گرو همکاری با مسکو بدانند. عنصر اصلی این کار نیز نفت و گاز است. روسیه فکر می‌کند با توجه به وابستگی اروپا به نفت، کشورهای اروپایی باید با مسکو همکاری نمایند. همچنین روسیه خود را به دلیل اوپک می‌بیند. برپایه برخی از تحلیل‌ها با توجه به وجود ذخائر نفتی همجوار روسیه و خط لوله‌های نفتی که لاجرم باید درجهتی که مطلوب مسکو است، باشد، در آینده وابستگی اروپا به روسیه در زمینه انرژی افزایش می‌یابد. با کاهش تولید و صدور نفت دریای شمال نیز این وابستگی مضاعف می‌شود و نفت روسیه و خزر جایگزین نفت خاورمیانه از جمله عربستان، ایران و کویت خواهد شد. روسیه در زمان یلتسین محتاج صندوق بین‌المللی پول بود ولی امروز این مسأله کمتر مطرح است. با این حال، اصرار نکردن روسیه در بحث دفاع موشکی ملی بیشتر به دلایل اقتصادی است.

39. Testimony of Celeste A. Wallander, Director and Senior Fellow, Russia and Eurasia Program, Center for Strategic & International Studies, *Russian Foreign Policy: The Implications of Pragmatism for U.S. Policy*, Europe Subcommittee of the House Committee on International Relations, February 27, 2002.

40. *New York Times*, September 9, 2001.

۴۱. با این حال، عده‌ای در آمریکا راه معامله با روس‌ها را طرح دفاع موشکی ملی و گسترش ناتو می‌بینند. از دید این گروه، آمریکا نمی‌تواند تمامی مبادلات نظامی بین تهران - مسکو را قطع نماید، لذا واشنگتن باید از روسیه بخواهد تا از صدور مواد حساس به ایران خودداری کند. در این ارتباط دومین دور گفتگوهای آمریکا و روسیه در مسکو در ۱۸

فوریه ۲۰۰۲ نیز بدون نتیجه خاتمه یافت. نماینده ویژه امریکا طی مصاحبه‌ای گفت که موضوعات مشکل حل نشده بین دو کشور وجود دارد. سخنگوی وزارت خارجه امریکا نیز ضمن تأیید این مطلب گفت در این مذاکرات، موضوع ایران غامض‌ترین بحث بوده است. به گفته او بوش آماده گفتگو درباره دفاع موشکی ملی آن‌گونه که روس‌ها می‌خواهند نیست. راجع به دامنه همکاری روسیه با ایران در زمینه برنامه‌های دفاعی و موشکی هم به توافق نرسیدیم. همکاری روسیه و چین نیز از موضوعاتی است که واشنگتن مورد نظر دارد. از این حیث، طی مدت زمامداری جورج بوش مهم‌ترین تحول امضا قرارداد دوستی بین مسکو و پکن بوده است. در هنگام بستن این قرارداد شایعه‌هایی بوجود آمد مبنی بر این که ممکن است این قرارداد به منزله بازگشت تشنجات دوران جنگ سرد بین روسیه و ایالات متحده باشد. با این حال، اجماع نظر این شد که این قرارداد به منظور تحکیم مواضع در رویارویی دیپلماتیک با واشنگتن در آینده است.

دیپلماسی مثلثی<sup>۴۲</sup> این بار با اهمیت راهبردی کمتری مجدداً ظاهر شده است. این دو کشور از طریق این قرارداد حداقل به صورت نمادین درصدد ایجاد مانع در برابر سلطه بلامنازع امریکا می‌باشند. با این حال، هر دو کشور از کار با امریکا هم استقبال نمودند. مثلاً پوتین در اولین ملاقات خود با جورج بوش مشخص ساخت که به مذاکره با امریکا در زمینه‌های سیستم دفاع موشکی و کاهش تسلیحات هسته‌ای و دیگر مسائل مهم ادامه می‌دهد.

42. *Policy Watch*, February 7, 2002.

43. *Federal News Agency*, February 23, 2000.

44. Rose Brady, Stan Crock, Haleh Anvari, "Bush's tough talk on Iran Could Backfire", *Business Week*, February 25, 2002.

45. Raymond Tanter, "How Much of An Axis and How Evil?", *Policy Watch*, February 2, 2002.

46. *Ibid.*

مؤسسه واشنگتن که سخنگوی بخشی از محافظه کاران و به عنوان لابی اسرائیل عمل می‌کند.

۴۷. برای توضیح بیشتر درباره این مفهوم مهار دوجانبه و اهداف آن رجوع شود به "مهار دوجانبه از نظر تا عمل" نوشته مصطفی زهرانی، مجله سیاست خارجی، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۷.

48. For more information read Paul D. Hoyt, "Rague States and International Relations Theory", *Journal of Conflict Studies*, Fall 2000.

49. Rober Littwak, Wilson Ceneter Press, *Washington Post*, February 20, 2000.

۵۰. متقابلاً، کانال‌های اسرائیلی از منابع خود دفاع می‌کردند. به عنوان مثال، در زمینه ساخت و آزمایش موشک شهاب ۳ توسط ایران، کنت تیمر من در برابر کنگره امریکا مدعی شد که منابع اطلاعاتی اسرائیل در روسیه بارها به مقامات امریکائی در این زمینه اطلاع داده بودند. ولی تنها در اوت سال ۱۹۹۷ بود که خبر "باغ ملی" در تهران به

امریکا داده شد و این بار امریکا به صحت اطلاعات اسرائیل اعتراف نمود. به گفته وی در این موقع بود که دو کشور امریکا و روسیه برای پی‌گیری این موضوع تشکیل کمیته دادند. اما کسی که از روسیه برای این کار گمارده شده بود که خود نیز در زمره کسانی بود که در دادن امکانات تکنولوژیک به ایران نقش داشت. وی از این هم فراتر رفته و مدعی می‌شود معاون وزیر دفاع وقت امریکا می‌خواسته است با قدرت گرفتن ایران اسرائیل را تحت کنترل قرار دهد. اظهارات ژنرال زینی فرمانده نیروهای امریکائی در منطقه در دسامبر سال ۱۹۹۹ نیز بر پایه همین دست از اطلاعات بود. او به غلط متقابلاً، از منابع اسرائیلی اعلام کرد که ایران در ماه‌های آتی موشک شهاب ۴ را آزمایش خواهد کرد.

۵۱. کره شمالی از دو حیث خطر می‌شد، اولاً، توافقی که با امریکا به عمل آمده است هر زمان توسط آن کشور قابل نقض است. به‌علاوه از نگاه امریکا، کره شمالی با کمک به کشورهائی همانند ایران در ساخت موشک‌های دوربرد برای امریکا ایجاد خطر می‌کند. ضمناً به گفته وزیر دفاع امریکا، موشک شهاب ۳ ایران نیز از موشک نو دنگ کره شمالی ناشی شده است.

52. Jim Hoogland, August 24, 2002.

۵۳. مثلاً، با توجه به عدم اعتماد نسبت به گزارش‌های قبلی، کنگره در سال ۱۹۹۷ کمیسیون ویژه برای بررسی تهدیدات موشکی انتخاب کرد. ریاست این کمیسیون را دونالد رامسفیلد (وزیر دفاع فعلی) عهده‌دار بود و پال ولفویترز که اکنون نیز معاونت وزارت دفاع را برعهده دارد، با او همکاری نزدیک داشت. گزارش رامسفیلد خطر موشکی ایران را گوشزد می‌کرد. به طور خلاصه در وضع حاضر، به نوشته پالیسی وچ همه اطلاعات، خطر موشک‌های آی. سی بی ام از سوی ایران و کره شمالی در سال ۲۰۱۵ را تأیید می‌کند.

54. *Boston Globe*, February 26, 2000.

55. Ref/RI. February 20, 2002.

56. C- Span, March 15, 2002.

۵۷ رجوع شود به منبع سابق، همچنین برای مباحث نظری تحریم اقتصادی امریکا علیه جمهوری اسلامی رجوع شود به نظریه‌های تحریم اقتصادی، زیر نظر مصطفی زهرانی، (تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۷).

58. Henry Kissinger, *Does the U.S. Have Foreign Policy*, p. 188.

59. *Ibid*.

60. *Weekly Standard*, February 22, 2002.

61. *Weekly Standard*, February 18, 2002.

62. *Business Week*, February 25, 2002.

63. A.B.C., February 17, 2002.